

Investigating the status of identifying and legitimizing components based on Iranian and Islamic traditions in the historiographical thought of Kamaluddin Abdul Razzaq Samarkandi

Akbar Chahri  | Moslem Soleimanian  | Siavash Yari 

^۱. Bachelor's degree in Shiite History, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Ilam University, Iran.
Email: chri@yahoo.com

^۲Corresponding Author, Assistant Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Ilam University, Iran.
E-mail: m_soleimanian@ilam.ac.ir

^۳. Associate Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Ilam University, Iran (Email: S.yari@ilam.ac.ir)

Article Info	ABSTRACT
Article type: Research Article	Kamal al-Din Abdul Razzaq Samarkandi (۸۸۷-۸۱۶ AH) is one of the historians of the Timurid era who, by examining his most important historical work called <i>Informed Al-Saadin</i> and the Bahrain Assembly, can be seen that he has entered the field of identity approaches based on Iranian and Islamic traditions. Accordingly, the present research seeks to answer the question: How are the Mongolian traditions, cultural, cultural and historical identity of Iranian society and its impact on post-patriarchal political legitimacy reflected in the thought of Kamaluddin Abdul Razzaq Samarkandi? The results of the research conducted with a descriptive-analytical approach indicate that: tribal traditions such as the Timurids' union with the Mongol Berlas tribe, the racial duality of courtiers, the continuity and continuity of Iranian identity from antiquity to the Timurids, the connection of Iranian culture with Islamic identity. Paying special attention to the continuity of Sharia and Tariqat, paying attention to the principles of Iranshahri and its components such as Farhaizadi, the connection of religion and politics and justice and the judiciary are the most important ideas of Samarkand in identifying Iranian identity in the Timurid era. It has been their rule.
Article history:	
Received: 8 March 2021	
Received in revised form: 2 July 2021	
Accepted: 27 July 2021	
Published online: 23 Oct 2021	
Keywords: Informed Al-Saadin and Bahrain Assembly, Kamaluddin Abdul Razzaq Samarkandi, Identity, Legitimacy, Timurids, Similarity.	

Cite this article Chahri ,Akbar,.. & Soleimanian Moslem& Yari Siavash. (2022). Investigating the status of identifying and legitimizing components based on Iranian and Islamic traditions in the historiographical thought of Kamaluddin Abdul Razzaq Samarkandi. *Journal of Historical Researches of Iran and Islam*, Vol 15. No 29. Pages 240-270.

DOI: [10.22111/JHR.2021.37134.3044](https://doi.org/10.22111/JHR.2021.37134.3044)

© The Author(s). Chahri ,Akbar,.. & Soleimanian Moslem& Yari Siavash Publisher: University of Sistan and Baluchestan



DOI: [10.22111/JHR.2021.37134.3044](https://doi.org/10.22111/JHR.2021.37134.3044)

بررسی جایگاه مؤلفه‌های هویت‌بخش و مشروعیت‌ساز بر پایه سنت‌های ایرانی و اسلامی در اندیشه تاریخ‌نگارانه‌ی کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی

اکبر چهری^۱ | مسلم سلیمانیان^۲ | سیاوش یاری^۳

۱. دانش‌آموخته کارشناسی‌ارشد تاریخ تشیع گروه تاریخ، دانشکده ادبیات، دانشگاه ایلام، ایران، ایلام. chri@yahoo.com

۲. استادیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات، دانشگاه ایلام، ایران، ایلام. رایانامه: m.soleimanian@ilam.ac.ir

۳. دانشیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات، دانشگاه ایلام، ایران، ایلام. رایانامه: s.yari@ilam.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی (۸۱۶-۸۸۷ ه.ق)، یکی از مورخان عصر تیموری است که با بررسی مهم‌ترین اثر تاریخی او به نام مطلع‌السعدین و مجمع‌البحرین می‌توان دریافت که به حوزه رویکردهای هویتی بر پایه سنت‌های ایرانی و اسلامی ورود پیدا کرده است. بر این اساس، پژوهش حاضر درصدد پاسخ به این سؤال می‌باشد که: سنن مغولی، هویت فرهنگی و تاریخی جامعه ایرانی و تأثیر آن بر مشروعیت سیاسی پسا ایلخانی در اندیشه کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی چگونه بازتاب یافته است؟ حاصل پژوهش که با رویکرد توصیفی تحلیلی انجام شده بیانگر آن است که: سنن قبیله‌ای از جمله پیوستگی تیموریان با قبیله برلاس مغولی، دوگانگی نژادی امرای درباری، پیوستگی و استمراربخشی به هویت ایرانی از دوره باستان تا عصر تیموریان، پیوند سازی فرهنگ ایرانی با هویت اسلامی، عنایت ویژه به پیوستگی شریعت و طریقت، توجه به اصول ایران‌شهری و مؤلفه‌های آن از جمله فره‌ایزدی، پیوستگی دین و سیاست و عدالت و دادگری مهم‌ترین انگاره‌های موردنظر سمرقندی در تشخص بخشی به هویت ایرانی در عصر تیموری بوده که برآیند آن اعطای مشروعیت سیاسی به امرای تیموری و توجیه‌سازی حکمرانی آنان بوده است.
تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۱۸	
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۰۴/۱۱	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۰۵	
تاریخ نشر آنلاین: ۱۴۰۰/۰۸/۰۱	
واژه‌های کلیدی:	
مطلع‌السعدین و مجمع‌البحرین، کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی، هویت، مشروعیت، تیموریان، تشابه‌سازی.	

استناد: چهری، اکبر؛ سلیمانیان، مسلم؛ و یاری، سیاوش (۱۴۰۰). بررسی جایگاه مؤلفه‌های هویت‌بخش و مشروعیت‌ساز بر پایه سنت‌های ایرانی و اسلامی در اندیشه تاریخ‌نگارانه‌ی کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی. پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، دوره ۱۵ شماره ۲۹ ص ۲۴۰-۲۷۰.

DOI: [10.22111/IHR.2021.37134.3044](https://doi.org/10.22111/IHR.2021.37134.3044)

ناشر: دانشگاه سیستان و بلوچستان

© نویسندگان. چهری، اکبر؛ سلیمانیان، مسلم؛ و یاری، سیاوش





پروپوزیشن کاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

انگاره‌ها به معنای آن نوع اندیشه، تفکر، تصور، انگار و مُثل‌های تأثیرگذار در بینش هر فردی است که در طول زمان به روش اکتسابی، شکل گرفته و بر عملکرد و زبان بیرونی وی تأثیر مستقیم گذاشته است. همین تفکر، زبان و انگاره‌های اعتقادی است که گفتمان‌های مختلف را شکل می‌دهد. یکی از این گفتمان‌ها، گفتمان هویت و مشروعیت حاکمان سیاسی بوده است. از مورخان عصر تیموری که با توسل به انگاره‌های فکری خویش به مسئله‌گونه شناسی هویت فرهنگی و مشروعیت سیاسی حاکمان تیموری در کتاب مطلع‌السعدین و مجمع‌البحرین پرداخته، کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی است. نام اثر او، مبین نوعی معرفت‌شناسی هویتی از سوی نویسنده آن بوده، چراکه مؤلف باظرافت خاصی در صدد است که نامی متناسب با محتوای کتاب انتخاب کند، زیرا در اثر او، حوادث ایران در فاصله صد و هفتاد ساله ایام سلطنت ابوسعید بهادر، آخرین ایلخان بزرگ مغول و ابوسعید گورکان، پادشاه تیموری (۷۰۴-۸۷۳ ه.ق) بررسی شده است. آنچه در اندیشه سمرقندی قابل بررسی و کنکاش است عبارت از این مهم که به‌رغم خاستگاه درباری و تعلق خاطر به دربار تیموریان، به مسئله مشروعیت و هویت این سلسله عنایت ویژه‌ای دارد.

درواقع سمرقندی بااطلاع از پشتوانه و پیشینه فرهنگی، آگاهانه و در لوای خدمت به اقوام ترک تیموری در صدد بازیابی و احیاء پاره‌ای از سنن سیاسی و فرهنگی ایران برآمده که این مهم باعث شد این اقوام مهاجم به‌رغم بیگانگی با نژاد، هویت و فرهنگ ایرانی به‌زودی با فرهنگ ایرانی از در آشتی درآیند و اداره تشکیلات خویش را به دبیران و دیوان سالاران ایرانی بسپارند، سمرقندی زیرکانه، یکی از مهم‌ترین راه‌های کسب مشروعیت خاندان ایلخانی و تیموری را تمسک به هویت ایرانی و حفظ آن می‌داند. به نظر می‌رسد که سمرقندی در پی آن بوده تا از یک‌سو ایلخانان و تیموریان را با گذشته پرافتخار سرزمینی که بر آن حکومت می‌کنند، آشنا سازد و از سوی دیگر آنان را در فرهنگ غنی ایرانی مستحیل کند؛ تلاشی که فرهنگ‌پذیری ایلخانان

و تیموریان از نتایج آن به شمار می‌رود. حال سؤال اصلی این است که مهم‌ترین انگاره‌های موردنظر سمرقندی در کتاب مطلع‌السعدین و مجمع‌البحرین که با توسل به آن‌ها به ترسیم هویت ایرانی و مشروعیت سیاسی حاکمان ایلخانی و تیموری پرداخته است کدامند؟ فرضیه‌ای که در این رابطه مطرح می‌شود این است که سمرقندی برای توجیه مشروعیت سیاسی حاکمان ایلخانی و تیموری به‌عنوان بیگانگانی در ایران، به خلق نوعی هویت چندلایه برای آنان دست یازیده است که در تحقیق حاضر موردبررسی قرار خواهد گرفت.

پیشینه تحقیق

در مورد پژوهش حاضر با عنوان گونه‌شناسی هویت و سیر تحول و تداوم مشروعیت بخشی در ایران با تأکید بر مطلع‌السعدین و مجمع‌البحرین، تاکنون تحقیق مستقلی صورت نگرفته است، اما آثاری در زمینه تاریخ‌نگاری عصر تیموری به نگارش درآمده است که از لابه‌لای آن‌ها می‌توان مطالبی درباره مؤلفه‌های هویتی و مشروعیت بخش خاندان ایلخانی و تیموری پیدا کرد. از جمله جان وودز (۱۳۸۰) در مقاله‌ای با عنوان «تاریخ‌نگاری در دوره تیموری» به‌صورت خلاصه به مسئله مشروعیت خاندان تیموری البته فارغ از جنبه‌های هویتی آن اشاراتی کرده است. بتاتریس فور بز منز در دو کتاب «برآمدن و فرمانروایی تیمور» (۱۳۷۷) و «قدرت، سیاست و مذهب در عصر تیموری» (۱۳۹۰) در خصوص سازوکار قدرت و قدرت‌گیری بر میراث اولوس جوجی و منت‌سبات جامعه و حکومت در عهد شاهرخ و مبانی مشروعیت حاکمان تیموری مطالب جالبی دارد. محمدعلی مجیری (۱۳۹۳) در پایان‌نامه‌ای با عنوان «نقد و بررسی شیوه تاریخ‌نگاری و رویکردهای موضوعی مورخان برجسته عصر تیموری» که در مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه اصفهان از آن دفاع کرده است، به‌رغم صحبت از منابع مشروعیت خاندان تیموری، از تاریخ‌نگاری سمرقندی ذکر چندانی به میان نیاورده است.

تنها فلیکس تایور (۱۳۶۸) در مقاله‌ای با عنوان «تاریخ‌نگاری در دوره تیموریان» مطالبی درباره گفتمان مشروعیت خاندان تیموری ارائه کرده که البته سهم تاریخ‌نگاری سمرقندی در آن بسیار کم‌رنگ است. همچنین عباس سرافرازی (۱۳۹۳) در مقاله‌ای تحت عنوان «نقش امیرعلیشیرنویی در گسترش تاریخ‌نگاری عصر تیموری» منابع مشروعیت خاندان تیموری را بررسی کرده و سرانجام مریم ارجح (۱۳۹۲) در مقاله‌ای بانام «تاریخ‌نگاری عبدالرزاق سمرقندی» به صورت روایی تاریخ‌نگاری سمرقندی را در کانون توجه قرار داده است؛ اما در رابطه با موضوع حاضر و تحقیقات و مطالعات صورت گرفته تاکنون، یک اشکال اساسی وجود دارد؛ و آن اینکه زاویه دید نویسندگان این دسته از آثار متوجه مسائل دیگری غیر از هویت و مشروعیت بوده است و این وظیفه محقق است که با کنکاش در لابه‌لای این آثار، مطالب موردعلاقه خود را استخراج کند. از این‌رو در تحقیق حاضر تلاش شده ضمن تکوین مطالعات پیشین، از دریچه‌ای جدید و نو، انگاره‌های هویتی و مشروعیت بخش موردنظر سمرقندی در تاریخ‌نگاری مطلع‌السعدین و مجمع‌البحرین مورد کنکاش قرار گیرد.

انگاره‌های هویتی و مشروعیت بخش

الف) سنن قبیله‌ای

سقوط ایلخانان در سال ۷۳۶ ه.ق، دوره‌ای از بی‌ثباتی، رقابت و پراکندگی سیاسی را در پی آورد که نزدیک به نیم‌قرن طول کشید. در این دوره نیروهای متعددی به رقابت برای کسب قدرت و تصاحب میراث ایلخانان پرداختند. هر یک از گروه‌های قدرت‌طلب با اقامه برخی دعاوی و مبانی مشروعیت‌ساز، برای اثبات شایستگی خود تلاش می‌کردند. در این برهه از تاریخ ایران با توجه به گوناگونی و تعدد کانون‌های قدرت، اثبات شایستگی یا مشروعیت حکومت اهمیت ویژه‌ای داشت. تیمور زمانی به قدرت رسید با عنایت به این گوناگونی و با توجه به خاستگاه نژادی و منطقه‌ای خود و شرایط جامعه منابع مختلف را در جهت کسب مشروعیت به کار گرفت، هرچند در ابتدای

قدرت‌گیری و حتی استمرار قدرت وی، نیروی نظامی او بسیار مؤثر بود اما یکی از راه‌های کسب مشروعیت برای تیمور و جانشینانش، توجه به مناسبات قبیله‌ای، تاریخ و سنت‌های مغولی بود، سمرقندی نیز به اهمیت این مؤلفه‌ها آگاهی داشت. تأکید تیموریان بر انتسابات دودمانی و قبیله‌ای حتی اگر ظاهری بود می‌توانست قبایل و نیروهای عشیره‌ای را مطیع کرده و از سرکشی باز دارد و این روشی برای توجیه قبایل ترک-مغول و در نتیجه تأمین مشروعیت برای حاکمیت تیموریان به شمار می‌رفت (فرهانی‌منفرد، ۱۳۸۲: ۷۹)

تیموریان در بهره‌گیری از مشروعیت مغولان، به قوانین چنگیزی هم احترام می‌گذاشتند و بسیاری از آداب و رسوم مغولی را رعایت می‌کردند (بارتولد، ۲۴۶: ۱۳۷۶-۲۴۳). از این جهت در زمانه تیمور سنت‌های صحراگردی و مغولی به‌عنوان سرچشمه نیرومند مشروعیت تلقی می‌شد تلاش تیموریان برای پیوند با خاندان گسترده مغولان باعث می‌شد که آن‌ها عنوان خاقان را در میان القاب خود حفظ نمایند (منز: ۱۳۷۷: ۷، ۱۶). تیمور در سال ۸۰۱ نوه‌اش محمد سلطان بن جهانگیر را به جانشینی خود برگزید که از طرف مادر نسب چنگیزی داشت. خلیل سلطان نیز جانشین تیمور شد از طرف مادر نسبش به چنگیز می‌رسید (معزالانساب، نسخه خطی شماره ۶۷، برگه‌های ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۲۲) وی کوشید با سفارش تهیه یک شجره‌نامه برای خاندان تیموری با تأکید بر تبار خودش مشروعیت خویش را استحکام بخشد اما چون پیشینه حکومت بر یک منطقه را نداشت، در مقابل شاهرخ که شش سال بر خراسان حکومت کرده بود و سپاه آنجا را در اختیار داشت، نتوانست دوام بیاورد (منز، ۱۳۷۷: ۴۷). تیمور پس از رسیدن به حکومت اولوس جغتای عنوان نمود که همان‌طور که جدش قراجار، مشاور اصلی مغولان بود، وی نیز این سمت را نسبت به یک خان چنگیزی داراست (Manz. ۲۰۰۹, ۱۱۰) جایگاه تیمور با عنوان بنیان‌گذار سلسله تیموری سهم بسزایی در ارتباط طایفه و خانواده‌اش با دودمان چنگیزخان و ساختار قدرت امپراتوری مغول داشت؛ (نطنزی، ۱۳۳۶، ۲۰۹) بنابراین نسب‌نامه چنگیزخان به‌عنوان یک اصل برای مشروعیت تیموریان باقی ماند درحالی‌که اهمیت ابزارهای قانونی مانند خانه‌ای دست‌نشانده به‌وسیله تیمور به پیوندهای تاریخی و نسب‌شناسی تغییر یافت. چنانکه جان وودز ثابت کرده است، تیمور در اواخر

فرمانروایی‌اش اقدام به نشان دادن سهم فراوان خود در نسب نامه خانواده‌اش و ارتباط آن با دودمان چنگیزخان کرد (وودز، ۱۹۹۰: ۱۰۱-۹۹). این اندیشه به حاکمان تیموری بعد از تیمور هم سرایت کرد، به‌عنوان مثال هدف شاهرخ از نسب‌سازی پیوند دادن عصر خویش با تیمور و خان‌های مغول بود و نه گسست از مشروعیت مغولی. وی بدین منظور نوشتن تواریخی را در مورد تیمور و نیز نسب تیموریان فرمان داد به صورتی که نسب نامه تیموریان تا مرگ تیمور کامل شد و در زمان جانشینانش تداوم یافت، برای اینکه این امر در متونی که بعدها مورخان مطالبشان را از آن گرفتند، وجود داشت (وودز، ۱۹۹۰: ۱۱۰).

گزارش‌های متنی از این افسانه‌ها در دوره شاهرخ مباحثی را ضد ممنوعیت میراث مغولی به وجود آورد (منز، ۱۳۷۷: ۳۸-۳۵). از حدود سال ۸۳۰ یک سری از آثار تبارشناختی در مرتبط ساختن تیمور با خاندان چنگیزخان وجود دارد. جاه‌طلبانه‌ترین آن‌ها که برای شاهرخ نوشته شد، معزالان سب بود که در سال ۸۳۰ ه.ق به این حکمران اتحاف گردید. معزالان سب گزارش به‌روز شده‌ای از شعوب پنج‌گانه رشیدالدین دوغلات بود که نسب چهار خاندان از دودمان چنگیز را در قرن نهم و نسب نامه اولوس برلاس را همراه دودمان قراچار در سیاهه‌ای مفصل وارد نموده است (وودز، ۱۹۹۰: ۱۱۲-۸۵). در طول سلطنت شاهرخ، تقریباً هریک از شاهزادگان تیموری تاریخی را که شامل حوالات چنگیزخان و سلسله نسب اصلی برای اعقابش که تاریخ ستایش‌آمیزی از قراچار و اخلافش نیز بر آن اضافه شده بود، تهیه کردند. چنگیزخان، قراچار نویان، فرمانده برلاس را به‌عنوان مشاور جغتای دومین پسرش تعیین نمود و در نسل‌های بعدی پیوندهای تاریخی توسط جانشینان چنگیز و امیربرلاس حداکثر تا دوره تیمور برقرار گردید (حسینی تربتی، ۱۳۴۲: ۱۴)؛ بنابراین جانشینان تیمور نیز نظام قبیله‌ای را محفوظ داشتند و بدنه لشکری حکومت در دست قبایل بود. به‌عنوان مثال مهم‌ترین ویژگی ساختاری حکومت شاه سلطان حسین بایقرا (۹۱۱-۸۷۳ ه.ق) روابط و ساختار قبیله‌ای بود که کاملاً تثبیت شده و مشخص بود. هر قبیله می‌بایست از جایگاه، قلمرو و امتیازات خود برخوردار شود و تغییر این مراتب دشوار می‌نمود.

در سنن مغول و تیموری اگر فردی می‌خواست به رهبری برسد، به توان نظامی و قبیله‌ای افراد قبیله خود متکی بود که در این وفاداری نیز هیچ تضمینی وجود نداشت. (دوغلات، ۱۹۰:۱۳۸۳) حتی اگر فردی به رهبری قبیله خود هم می‌رسید باز هم موقعیت او از ثبات برخوردار نبود؛ چون اگر کارایی و صفات لازم را نداشت، موقعیت خود را از دست می‌داد؛ بنابراین هم رهبری اولوس و هم رهبری قبایل همواره کانون ستیزه و درگیری بود (منز، ۱۳۷۷: ۵۶). از این جهت سمرقندی و مورخان دیگر می‌بایست مؤلفه‌های مشروعیت‌زای دیگری را نیز در کانون توجه قرار می‌دادند و به همین جهات است که حتی شخص تیمور برای اینکه حمایت همه را داشته باشد با امرا و اطرافیان خود بیشتر با ملایمت و احتیاط رفتار می‌کرد و فقط در برخی موارد به سرکوبی آن‌ها می‌پرداخت (منز، ۱۳۷۷: ۸۰).

ب)- تشابه‌سازی، پیوستگی و استمرار در هویت ایرانی

هویت پدیده‌ای چند وجهی است که از ساده‌ترین تا گسترده موضوع سیاسی، اجتماعی و مذهبی را در بر می‌گیرد؛ لذا امر ثابتی نیست بلکه بر اساس دیالکتیکی بین شبکه معنایی ذهن و نظام سیاسی، اجتماعی و مذهبی پیرامون رخ می‌دهد. بر این اساس، تاریخ‌نگاری ایرانی، یکی از محمل‌های، است که عناصر هویت، ایرانی-اسلامی را می‌توان به وفور در آن جستجو کرد. اغلب مورخان ایران، به خاطر دل‌بستگی، به قومیت، ملیت و دیانت خود، سال‌ها عمر خود را صرف، ثبت افتخارات ملی، دین، نژادی، ادبی و فرهنگی؛ و گذشته‌ای که بدان تعلق دارند، کرده‌اند تا آن را به آیندگان بسپارند (تاکستن، ۱۳۳:۱۳۸۴؛ امینی زلیخا و رضوی سیدابوالفضل، ۱۳۹۶: ۲). یکی از دوره‌های مهم تاریخ ایران که می‌بایست به کشف مبانی هویت‌بخش و مشروعیت‌ساز در اندیشه مورخان ایرانی دست یازید دوره بعد از فروپاشی ایلخانان تا روی کار آمدن صفویان است. این مسئله از آنجا اهمیت دارد که خلاً سیاسی که از سال ۷۳۶ ه. ق. در پی مرگ ایلخان ابو سعید روی داد، عملاً به اضمحلال حکومت مرکزی انجامید و نیروهای گوناگونی را وارد صحنه رقابت بر سر کسب قدرت سیاسی نمود.

سمرقندی یکی از مهم‌ترین راه‌های مشروعیت خاندان ایلخانی و تیموری را حفظ هویت ایرانی دانسته و در این راه به بهترین صورت به عنصر تشابه‌سازی میان پادشاهان ایرانی و فرمانروایان ایلخانی و تیموری روی آورده است؛ هویت ایرانی را احیای گذشته تاریخی از طریق یادآوری نام و زندگی پادشاهان و پهلوانان دوران اساطیری و باستانی می‌داند، اثر او پر از نام شاهان، پهلوانان و نامداران ایرانی دوران کهن و باستان است (وودز، ۱۳۸۰: ۱۲۳). وی درصد بوده است با آشنا سازی ایلخانان و تیموریان با فرهنگ ایرانی، نه تنها از میزان آسیب و تخریب حضور آنان در این سرزمین بکاهد، بلکه از وجود آنها همچون عاملی وحدت‌بخش به منظور انسجام ایران و ایرانیان، تحت لوای حکومتی بیگانه سود جوید. از این رو، با بهانه‌های مختلف سلاطین ایلخانی و تیموری را با عناوینی مانند جمشید جهانگیر خورشید آسمان سریر، صفدر ایران و توران، تهمتن صاحب قران، جمشید زمین و زمان افرا سیاب میدان... ستوده است (سمرقندی: ۱/۱۶۰-۱۵۹). در جایی دیگر می‌گوید: «در همین سال، طلوع ولادت حضرت صاحب قرانی بود در ولایت توران یعنی امیر کبیر، جمشید جهانگیر، خورشید آسمان سریر، صفدر ایران و توران، تهمتن صاحب قران، مشید معاهد کشور گشایی است» (سمرقندی: ۱/۱۳۳). به کارگیری واژه‌های پادشاه، شاهنشاه و سلطان برای فرمانروایان ایلخانی و تیموری، تلاشی دیگر از سوی مورخ برای انطباق تبدیل منصب‌خانی به جایگاه پادشاهی برای تحقق بخشیدن به اهداف خود بوده است؛ به بیان دیگر این م‌سأله، اقدامی به منظور منطبق ساختن جایگاه حکمرانان ایلخانی و تیموری با پادشاهان نامدار ایرانی است. به عنوان نمونه در ذکر لشکرکشی تیمور به کرمان می‌گوید: «امیر صائب تدبیر اختیار الدین حسن قورچی که حاکم کرمان بود قاصدی به حضرت پادشاه فرستاد و عرضه داشت...» (سمرقندی: ۲/۵۵۱) در جایی دیگر از تیمور به عنوان «پادشاه بحر و بر» (سمرقندی: ۲/۶۵۳)، «سلطان گردون اساس» (سمرقندی: ۲/۵۹۷)، «سلطان آفاق» (سمرقندی: ۲/۶۰۲) و «پادشاه هفت اقلیم» (سمرقندی: ۲/۹۶۲) یاد می‌کند و آنگاه جایگاه تیمور را این چنین بیان می‌کند:

شاهان من ار به عرش رسانم سریر فضل *** مملوک آن جنابم و مسکین این درم

ای شاه شیرگیر چه کم گردد ار شود *** در سایه تو ملک فراغت میسر

(سمرقندی: ۶۱۱/۲)

در اندیشه سمرقندی حاکمان تیموری و ایلخانی از یک نژاد و یک سرچشمه هستند آنان را مجهز به قدرت خارق‌العاده جلوه می‌دهد به آنان شخصیت افسانه‌ای عطا می‌کند تا طرح و چارچوب هویتی برساخته خویش را تکوین بخشیده و برای آنان مشروعیت‌سیاسی کسب کند. به گونه‌ای که در اثر خود پیرامون سلاطین تیموری و ممدوح خود تیمور از کلماتی مانند «صاحب‌قرانی، جمشیدجهانگیر، خورشیدآسمان سریر، صفدر ایران و توران» استفاده می‌کند و تولد تیمور را به طلوع آفتاب سلطنت قاهره تشبیه کرده است. از آنجا که تمام تلاش سمرقندی مصروف تکمیل طرح هویتی خویش است بر نسب ایلخانان و تیموریان تأکید فراوان دارد تا جایی که شاهرخ تیموری را به عنوان نخستین جانشین فاتح بزرگ تیمور دارای قدرت مافوق‌طبیعی توصیف می‌کند (سمرقندی: ۲۵۰/۱). سمرقندی معتقد است که شاهرخ بعد از مرگ قرايوسف قراقویونلو به این قدرت ماوراءالطبیعی مجهز شده است، به طوری که اطرافیان‌ش را در جریان گذاشته است: «او در عالم خواب بر تابعینش ظاهر شد و از عالم خواب و خیال، نوکرانش را از آن موضوع مطلع ساخت» (سمرقندی: ۲۹۰/۱).

بنابراین سمرقندی در چارچوب طرح هویتی خویش در صدد مشروعیت‌سازی برای حاکمان تیموری است، از این رو همه حاکمان تیموری را در یک قاب می‌بیند و از دریچه این قاب تنها به ذکر محاسن آنان می‌پردازد. وی در چارچوب طرح هویتی خویش پیوسته توصیف مطلوبی از شاهرخ ارائه می‌کند به گونه‌ای که حکمرانی او را قرین پرهیزگاری، عدل و داد و تقوا و

پرهیزگاری می‌داند: «حضرت صاحب‌قرانی که ممالک روی زمین در تصرف او بود بهترین بلاد به عزیزترین اولاد یعنی خراسان به حضرت شاهرخی تفویض فرمود و این مجموع که مذکور شد بعد از واقعه بر تخت سلطنت تمکین یافتند و این معنی همانا به واسطه آن است که اهالی آن خاک پاک حاکم دوست و رعیت نهاد وفادار و حق شناسند و به فر دولت شاهرخی بلده هرات دارالسلطنه روی زمین شد و شرح فضایل خراسان بیش از آن است که در این محل به آن پردازیم. حضرت صاحب قران به دیده فراست در جام‌جهان نمای ضمیر منیر چهره ملک و دولت امیرحسین را خراشیده دید» (سمرقندی: ۱/۴۲۵). از دیدگاه سمرقندی، نداشتن تبار ایرانی از سوی حکمرانان ایلخانی و تیموری، مانع جدی در شبیه‌سازی آنان با پادشاهان ایرانی محسوب می‌شود؛ بنابراین به دنبال راه‌حلی است که به وسیله آن بتواند این کمبود را رفع کند، از این‌رو اسلام آوردن ایلخانان و تیموریان، عاملی مهم است که او از آن به عنوان جایگزین و جبران‌کننده نژاد و تبار بهره گرفته است. (اللهیاری، ۱۳۹۳: ۴۵). وی کوشیده است با استفاده از این تشابه‌سازی، امرای تیموری را با فرهنگ دیوانه‌سالاری و کشورداری ایرانی آشنا ساخته در نتیجه آنان، از این اصول و مبانی جهت کشورداری و مراقبت از امنیت و آرامش در جامعه استفاده کنند. از جمله در قالب اشعاری اینچنین از کشورداری شاه ابواسحاق مظفری یاد می‌کند:

سلطان تاج‌بخش جهاندار امیرشیخ *** کاوازه سخاوت وجودش جهان گرفت

شاهی چو کی‌قباد و چو افراسیاب *** کشور چو شاه سنجر و شاه اردوان گرفت

در عیش و ساز عادت خسرو بنا نهاد *** در عدل و رسم شیوه نوشیروان گرفت

(سمرقندی: ۱/۳۰۹).

و امرایی مانند امیرچوپان و فرزندان وی را با واژگان ایرانی ستوده و آنان را همسان نامداران کهن ایران دانسته و می‌گوید: «امیرچوپان را خواص بسیار بوده است از اعتقاد در ست و نیت صافی و

سیرت‌نیکو و قیام بر طاعت و در راه مصر و شام عمارتی دارد که ماحی آثار ملوک عجم و اکاسره است و اجرای آبی که در مکه کرده از عهد آدم تا زمان او هیچ کس آب روان غیر ذی ذرع نشان نداده، مردی و مردانگی و وفاداری و جان‌سپاری او نسبت با خاقان مغول زیادت از آن است که در کتاب شرح توان داد» (سمرقندی: ۱۱۰/۱). وی درباره امیر تیمورتاش در ممالک روم که کارهای بزرگی انجام داد، آورده است که:

چو او کوشش جنگ قیصر نکرد *** نه دارا که صد چون سکندر نکرد

گهی رام کرد اسطیانوس را *** گهی زد به انطاکیه کوس را

همه روم آسوده از داد او *** میناب خوردند بر یاد او

(سمرقندی: ۱۱۲/۱).

ج) ایران و توران

در منابع تاریخ‌نگاری دوران حکوت تیموریان در ایران، درباره روابط میان ایران و توران دو نگرش دیده می‌شود. در دسته‌ای از منابع به‌طور کامل دیدگاه نظامی حاکم است که شرف‌الدین یزدی (متوفی ۸۵۸ ه.ق) نماد آن است (یزدی، ۱۳۳۶، ج ۱، ۱۲۳، ۳۳:۲) و نگرش فرهنگی که از دوره شاهرخ در توجه مورخان قرار گرفت که افرادی مانند سمرقندی و امیرعلیشیر نوایی (متوفی ۹۰۶ ه.ق) نماد آن است به گونه‌ای که ترسیم و تشبیه دشمنان ایلخانان و تیموریان به تورانیان و آراستن کلام به صحنه‌های جنگ توران و ایران، بخش دیگر از کوشش‌های سمرقندی در راستای حفظ هویت ایرانی است. به گونه‌ای که در ذکر حوادث سال ۷۸۱ و لشکرکشی تیمور به بخارا، جنگ تیمور با امرای بخارا را به جنگ اسفندیار و رستم تشبیه می‌کند:

بینم تا اسب اسفندیار *** سوی آخور آید همی بی‌سوار

و یا باره‌ی رستم جنگجوی *** به ایوان نهاد بی‌خداوند

(سمرقندی: ۵۱۲/۲-۵۱۱).

از این رو رستم را به عنوان نماد اقتدار و شکست‌ناپذیر عنصر ایرانی در برابر مهاجمان این مرز بوم قرار داده، همچنین کتاب وی پر از شخصیت‌هایی است که او آن‌ها را رستم خوانده و از افراسیاب نیز به عنوان یک چهره و مظهر ایران ستیزی نام برده است (سمرقندی: ۵۱۲/۲، ۵۱۴، ۵۱۸). در ذکر محاربه ابوسعید با امرای یاغی چین آورده است:

چنین گفت رستم خداوند رخس *** به دشت آهوی ناگرفته مبخش

(سمرقندی: ۷۵/۱).

و یا درباره سپاه هندی‌ها چنین می‌گوید:

سپاهی از نژاد دیو جنگی *** گروهی برنهاد خوک حربی

(سمرقندی: ۷۴۰/۲).

درباره لشکرآرایی تیموریان و مصری‌ها به شیوه شاهنامه این چنین حماسه سرایی می‌کند:

دو لشکر همچو کوه از جای جنبید *** و زان هیبت زمین و کوه لرزید

زهر سو روی در رو باز خوردند *** به کوشش بازوی کین باز کردند

دهن در گوش مردان کرده سوفار *** سخن می‌گفت کاینک نوبت کار

(سمرقندی: ۸۶۱/۲).

در دوره تیموری نوعی دوگانگی نژادی وجود داشته است که حتی به درون دیوان‌های اداری نیز نفوذ و رسوخ کرده بود. البته این دوگانگی همواره به حفظ تعادل زیستی و فرهنگی جامعه کمک می‌نموده است. (کلاویخو، ۱۳۶۶: ۲۱۵) به عقیده منز دیوان جغتایی یا ثواجی مانند محکمه حقوقی امیران جغتایی و شاهزادگان تیموری فعالیت داشته و ظاهراً جانشین دیوان عرض حکومت‌های پیش از مغول ولی با اختیارات وسیع‌تر بوده است (منز، ۱۳۷۷: ۲۴۱). در معزالانساب که بازتاب دهنده سازمان اداری حکومت تیموری است از دو مجموعه مستقل از کارگزاران نام برده شده است. ابتدا از امرا که همگی ترکی یا مغول بودند و سپس مناصبی دیگر که معمولاً در اختیار جغتاییان بود و در آخر فهرستی از کاتبان ایرانی، ترک و صدرها یاد شده است (معزالانساب، نسخه خطی شماره ۶۷، برگه ۱۳۳). بنابه گفته سمرقندی شاهرخ و حاکمان او شورایی از امرا داشتند که با آنان مشورت می‌کردند و عضویت در این شورا افتخاری بزرگ بود که به امرای بلند مرتبه جغتایی و به‌طور خیلی اتفاقی یک کارگزار یا فرمانده ایرانی اعطا می‌شد (سمرقندی: ۱/۶۴، ۷۱۷، ۷۹۵). احتمالاً اصطلاح امیردویان در معزالانساب اشاره به عضویت در این شورا دارد اما وظایف رسمی آن همچنان مبهم باقی مانده است (معزالانساب، نسخه خطی شماره ۶۷، برگه ۱۳۳). در بین دیوانیان ایالتی اکثر کارکنان ریشه محلی داشتند؛ برای مثال به‌طور مکرر در نسبت‌های وزیران دیوان هرات، به افرادی از توس، سبزوار و مهستان بر می‌خوریم (سمرقندی: ۱/۹۶-۱۲۷). منز در تحلیل مسائل سیاسی عصر شاهرخ معتقد است که حاکمان تیموری برای سلطه بر ایالات تا اندازه‌ای به سپاه جغتایی متکی بودند و سپاهیان منطقه‌ای یا اهالی بومی نیز به همان اندازه اهمیت داشتند؛ و ایرانیان در عرصه نظامی فعال و پر تحرک بودند و سپاهیان منطقه‌ای متشکل از سربازان ایرانی در بیشتر ایالات وجود داشتند (شامی، ۱۹۵۶، ج ۲: ۱۷). در عصر شاهرخ نزاع اهل قلم و اهل شمشیر قابل پی‌گیری است اما به نظر می‌رسد که در پرتو شخصیت محافظه‌کار، عاقبت‌طلب و واقع‌گرای شاهرخ و جانشینانش، زمینه بلند پروازی‌های نظامی کمتر شده و تحت تأثیر نهادینگی قدرت و قوت نهادهای اداری-اجرایی، فرصت بیشتری در اختیار دیوان‌سالاران ایرانی قرار گرفته است.

ح) شریعت و طریقت

یکی از انگاره‌های اعتقادی سمرقندی که نقش مهمی در هویت‌بخشی به جامعه‌ی ایرانی و اعطای مشروعیت سیاسی به حاکمان بعد از ایلخانان اعطا کرده است، شریعت و طریقت بوده که ادامه آن به دوره تیموریان رسیده است. به عقیده سمرقندی در میان حکومت‌های ایرانی در حد فاصل بین فروپاشی ایلخانان تا زمان حیات مؤلف، آل مظفر، آل کرت، سرداران، مرعشیان و تیموریان بر مفاهیم دینی برای کسب مشروعیت تأکید می‌ورزیدند. مؤسس و نخستین فرمانروای سلسله مظفری پس از سقوط ایلخانان، یعنی امیر مبارزالدین، در این زمینه، گوی سبقت را از دیگران ربود. وی بعد از فتح شیراز اقدامات شریعت‌مآبانۀ خود را شدت بخشید. در امر به معروف و نهی از منکر-آن گونه که خود قائل بود- جدیت و سختگیری زیادی به خرج داد و تنها علوم فقه، تفسیر و حدیث را مجاز شمرد (سمرقندی: ۲۹۳/۱). به نوشته سمرقندی، شاه‌شجاع و ظرفای شیراز، امیر مبارزالدین محمد را به زبان ظرافت «محتسب» می‌گفتند (سمرقندی: ۲۹۴/۱) عنوانی که در اشعار حافظ نماد ریاکاری، تظاهر و سنگدلی است. از نظر سمرقندی، وجیه‌الدین مسعود نیز در منابع وجیه‌الدین والحق والدین و وجیه ملک و دین خوانده شده است (سمرقندی: ۱۴۴/۱) مفاهیم عرفانی و شیعی بیش از همه در حکومت سرداران خراسان که از سال ۷۳۶ تا ۷۸۸ ه. ق. در بخش‌هایی از خراسان حکمرانی کردند، به کار برده شد. یک سال و اندی بعد از آغاز قیام سرداران، وجیه‌الدین مسعود به قدرت رسید. وی دارای شخصیتی معتدل، حازم و دوراندیش بود و در واقع، مؤسس اصلی دولت سرداران محسوب می‌شود، زیرا مبانی را پی‌ریزی کرد که موجب دوام آن دولت تا پایان قرن شد. نخستین اقدام مهم او در پایه‌ریزی این دولت، ایجاد مبنایی مشروعیت‌ساز بود. به نوشته سمرقندی: «چون حکومت بر او [وجیه‌الدین مسعود] مقرر شد، اندیشه کرد که سندی باید که اساس حکومت بدان استحکام یابد (سمرقندی: ۱۷۷/۱-۱۷۸). به نظر سمرقندی در آن زمان، بانفوذترین جریان اجتماعی در بیهق و سبزوار، پیروان شیخ حسن

جوری بودند که بیشتر مردم ولایت، از جمله وجیه‌الدین مسعود، در سلک معتقدان و هواداران او محسوب می‌شدند. مقام بالای عرفانی و معنوی او در خراسان آن روزگار را از این القاب و عناوین مفصل و بلند بالا می‌توان دریافت. فعالیت‌های پنهانی او در تجهیز هواداران همراه با نفوذ و محبوبیت فراوان در میان آن‌ها، موجب ترس حکام مغولی خراسان و حبس او در دژی در اطراف نیشابور گردید. بر اساس گزارش سمرقندی، رأی مسعود بر آن قرار گرفت که «شیخ‌حسن جوری را از زندان بیرون آورده، مقتدا سازد و خود لشکرکشی کند» (سمرقندی: ۱۸۸/۱). وی توانست طی عملیاتی او را آزاد کند، در نتیجه شیخ‌حسن و میردانش به سرداران پیوستند و نیروی نظامی و عقیدتی آن دولت را تقویت نمودند. تأثیر این اتحاد در ارتقای جایگاه و مشروعیت امیر مسعود، در ملقب شدن او به «سلطان اسلام» آشکار شد؛ لقبی که متعاقب این اتحاد در مورد وی به کار رفت (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱۴۴/۱). اتحاد سیاسی یک سپاهی با یک شیخ صوفی در فضای سیاسی آن روز، موضوعی خلاف قاعده تلقی می‌شد. این دیدگاه را امیر محمد جانی قربانی، از امرای مغولی خراسان در پیغامی به شیخ‌حسن بیان کرده است: «امیر مسعود مرد سپاهی است. اگر او را داعیه سرداری باشد، بعید نیست. فاما آن جناب [شیخ‌حسن] مردی زاهد و گوشه‌نشین است و دعوی درویشی و سلامت طلبی می‌کند. از آبا و اجداد او کسی سرداری نکرده و او خود نیز از مبدأ حال الی یومنا هذا به تحصیل و عبادت مشغول بوده. این چه داعیه است که او را پیدا گشته و بدین سبب فتنه در خلائق افتاده؛ این صورت از او به غایت غریب و عجیب می‌نماید» (سمرقندی: ۱۷۸/۱-۱۷۹)

دیدگاه نخبگان حاکم و اشرافیت نظامی مغول نسبت به قدرت سیاسی را در متن فوق می‌توان به روشنی مشاهده کرد؛ دیدگاهی که بر اساس آن تنها از نخبگان نظامی انتظار می‌رفت برای کسب قدرت دست به کوشش بزنند، نه از نخبگان معنوی. به شیوخ صوفی به عنوان افراد وارسته‌ای نگریسته می‌شد که به هیچ عنوان دغدغه رسیدن به قدرت سیاسی را ندارند. شیخ‌حسن جوری در پاسخ، هدف خود را دفع ظلم و خرابی و پریشانی و قتل و غارت و حفظ خان و مان و اهل و عیال و خون و مال مسلمانان و صلح خواهی برای مردمی که کاسه صبرشان لبریز شده، بیان کرد

(سمرقندی: ۱۸۲/۱-۱۸۳) هر چند در مورد مذهب سربداران ابهاماتی وجود دارد، تردیدی نیست که در تعالیم شیخ حسن جوری، ایدئولوژی تشیع نقشی اساسی داشته است. اولاً وی مرید و جانشین شیخ خلیفه بود. شیخ خلیفه زمانی در برابر استاد سنی خود، شیخ علاء الدوله سمنانی، در اشاره به مذاهب چهار گانه اهل سنت گفته بود که: «آنچه من می‌جویم، از این مذاهب اعلاست» (سمرقندی: ۱۷۴/۱-۱۷۵) و این پاسخ موجب رانده شدن او از خانقاه سمنانی شده بود. شیخ خلیفه اندکی پیش از قیام سربداران و تشکیل آن دولت، در سال ۷۳۶ ه. ق. در مسجد سبزوار توسط عمال حکومت و به فتوای فقهای سنی سبزوار، مقتول شد. رهبری مریدان و پیروان او را شاگرد برجسته‌اش شیخ حسن جوری بر عهده گرفت. ثانیاً مخالفان در سبزوار، شیخ حسن جوری را به شیعه‌گری متهم کردند و هشدار دادند که او «خروج خواهد کرد و ملک خواهد گرفت و اظهار مذهب روافض خواهد کرد» (سمرقندی، ۱/ ۱۸۱) به نظر می‌رسد تعلیمات او علاوه بر جنبه سیاسی- اجتماعی و نظامی، از ویژگی‌های قوی ایدئولوژیک نیز برخوردار بوده است. او مریدانش را به تهیه و پنهان کردن سلاح و آمادگی و انتظار برای روز موعودی که اشاره قیام صادر شود، توصیه می‌نمود (سمرقندی: ۱۷۵/۱-۱۷۶). آخرین فرمانروای این دولت؛ یعنی خواجه علی مؤید تلاش کرد مبانی فقهی تشیع را با آوردن یک عالم برجسته شیعه به قلمرو خود مستحکم کند. تکیه بر نمادهای شیعی، علاوه بر سربداران، در برخی دولت‌های دیگر نیز به چشم می‌خورد. مواردی همچون دفن اعضای خاندان‌های حاکم در جوار مرقد امام علی نیز به ویژه در مورد خاندان جلایری در منابع ذکر شده است (سمرقندی: ۱/ ۱۸۳). مشابه اقدامات امیر مبارزالدین را در همان دوره، همتای وی در هرات، ملک معزالدین حسین کرت در پیش گرفت. او به نوشته سمرقندی «همت عالی بر آن مقصور داشت که حدود مملکت خویش به اوامر شرعیات مضبوط دارد و اعتصام به حبل متین دین مبین و تشبث به ذیل پیشوایان، راه یقین سازد» (سمرقندی: ۱/ ۱۲۷).

تأسیس دولت شیعه مرعشیان مازندران نیز تحت تأثیر نهضت سربداران صورت گرفت. مؤسس این دولت قوام‌الدین مرعشی، مرید سیدعزالدین سوغندی و سوغندی مرید شیخ حسن جوری بود. به نظر سمرقندی، قوام‌الدین علاوه بر سیادت، نسب خود را به امام‌حسن عسکری می‌رساند و با تمسک به این نسب و نیز با زهد و گوشه‌نشینی پیروان و معتقدان زیادی یافته و در اقدامی غافلگیرانه، امیر افراسیاب چلاوی حاکم مازندران را کشت و بر آن سرزمین سلطه یافت (سمرقندی: ۱/۳۲۶). در ادامه تبار طریقت شیخ خلیفه - سلف شیخ حسن جوری - بود که طریقت زاهدیه گیلان پدید آمد. طریقت زاهدیه به نوبه خود موجد مرشدی شیخ‌صافی‌الدین اردبیلی و پیدایش طریقت اردبیل شد. بدین ترتیب، تجربه یگانه سربداران و شیخ حسن جوری که آمیخته‌ای از تصوّف فعال اجتماعی و سیاسی با مفاهیم پویا شیعی بود، با نهضت صفویان و ایجاد تحولات و دگرگونی‌های عمیق در جغرافیای مذهبی، سیاسی و اجتماعی ایران پیوند می‌یابد؛ بنابراین در اندیشه تاریخ‌نگاری سمرقندی شریعت و طریقت از مهم‌ترین مبانی هویت‌بخش و مشروعیت‌زای حاکمان ایرانی در حد فاصل بین ایلخانان تا صفویه بوده است که البته در دوره صفویه تا حد زیادی تکمیل شده است. از جمله می‌گوید: «در حوالی مزار متبرک امام‌فخرالدین رازی دو منار در برابر یکدیگر از دو طرف کوی برآورد و ظلم ا شرف در آذربایجان از حد گذشت {اکابر} جلا کردند. خواجه شیخ کججی به شیراز رفته عازم شام شد و آن جا عمارات عالی ساخت و خواجه صدرالدین اردبیلی قدس سره پناه به گیلان برد و قاضی محیی‌الدین بردعی به سرای رفته به وعظ مشهور شد» (سمرقندی: ۱/۲۸۰). در سال ۸۳۱ یا بعدها نسب‌نامه مفصلی روی سنگ‌قبر آرامگاه تیمور نگاشته شد که در آن تیمور نسب خود را به «آلان قوا»، نی‌ای افسانه‌ای مغولان می‌رساند و به وسیله پرتو نوری که روح علی‌ابن ابیطالب بود، بارور شده بود (وودز، ۱۹۹۰: ۸۶).

پیرامون اندیشه‌ی ایران‌شهری، به‌عنوان مفهومی که تا دوره ایلخانی و تیموری کم رنگ شده بود (کراوولسکی، ۱۳۷۸: ۴). مناقشه‌ی زیادی وجود دارد؛ این واژه به‌معنای تداوم فرهنگ و خرد ایرانیان پیش از اسلام می‌باشد که از طریق «عهدها»، «کارنامه‌ها»، «نامه‌ها»، «آیین‌نامه‌ها» و «تاج‌نامه‌ها» از دوره ساسانیان، به عصر اسلامی انتقال یافته است؛ در واقع تجارب سیاسی ایرانیان، با عنوان اندرزنامه‌های سیاسی یا آیین‌های ک شوررداری و سیرالملوک‌نویسی، در منابع تاریخی و ادبی بازتاب یافت (در باره این مجموعه از متن‌ها، نک: طبری، ۱۳۶۲: ۵۸۵/۲؛ مسعودی، ۱۳۸۲: ۲۴۲/۱-۲۴۳؛ ابن‌ندیم، ۱۳۸۱: ۱۲۵-۱۲۶) از جمله اصول اندیشه‌ی ایران‌شهری: الهی بودن مقام سلطنت، فره‌ایزدی، توأمان بودن دین و دولت و عدالت بودند (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۱۱). در نتیجه این اندیشه، اطاعت از پادشاه عادل فرهمند تا زمانی که از این اصول تخطی نکرده باشد، جزء باورهای راسخ ایرانیان به حساب می‌آمد. در حقیقت، تجارب تاریخی، حاکمان را به این اصل واقف کرده بود که صرف زور و قدرت نمی‌توانند بقای حکومت را تضمین کنند و حکومت ناگزیر می‌بایست به یکی از عوامل مشروعیت‌بخش که شامل وراثت، برتری نژادی و از همه مهم‌تر تقدیر آسمانی و گزینش الهی بود؛ توسل جویند. تقریباً می‌توان گفت، در طول تاریخ ایران، حاکمان و نظریه‌پردازان سیاسی آن‌ها، به عوامل مشروعیت‌بخش فوق، پایبند بودند. فرهمند بودن پادشاه و افتخار به نسب، با سقوط ساسانیان نیز از بین نرفت و از طریق نظریه‌پردازان سیاسی، دبیران، وزیران و مورخان ایرانی به دوره‌های بعد انتقال داده شد. به‌طوری که بازتاب این اندیشه را در کتاب تاریخ‌بیهقی (۱۳۹۹: ۱۱۵)، نصیحه‌الملوک غزالی (۱۳۵۱: ۸۱) و سیاست‌نامه خواجه‌نظام‌الملک (۱۳۹۴: ۱) می‌توان به وضوح مشاهده کرد. (ر.ک: به طباطبایی، ۱۳۸۶: ۹۴)

سرزمین واحد یا ایران‌شهر، مفهومی که با گشودن بغداد و نابودی دستگاه خلافت و شکل‌گیری حکومت ایلخانی و تیموری، فرصتی تازه برای طرح دوباره یافت. ایرانیان آگاه و جویایی فرصت، کوشیدند تا با ارائه راهکارهای مناسب، اقدامات مؤثری پیرامون آن به انجام رسانند. مورخان از جمله فعالان حوزه هویت‌ملی و اندیشه ایران‌شهری بودند که به این امر توجه مهم نشان دادند؛ به

عبارت دیگر، از فرصت به دست آمده، جهت شکل‌گیری نام سرزمین ایران در سایه حاکمیت بیگانگان سود جستند. سمرقندی نیز به خوبی به نقش احیای اندیشه‌ایران‌شهری در هویت‌بخشی و مشروعیت‌سازی امرای تیموری آگاهی داشته، از این رو واژه‌های ایران و ایران‌زمین در مطلع‌السعدین بارها مورد استفاده قرار داده است: «در این سال که انقضای دولت سلاطین چنگیزخانی بود، در مملکت ایران، در همین سال، طلوع حضرت صاحب‌قرانی بود در ولایت توران یعنی امیرکبیر، جمشید جهانگیر، صفدر ایران و توران، تهمتن صاحب‌قران، ممه‌د فرمانروائی، مرکز دایره عالم‌ستانی، مدار نقطه صاحب‌قرانی» (سمرقندی ۱: ۱۳۱). در جای دیگر می‌گوید:

بد اندیش از دوست نشاختم *** دل از کین ایران نپرداختم

(سمرقندی: ۱/۱۳۳)

سمرقندی هم‌چنین ایلخانان و تیموریان را وراثت مملکتی می‌داند که حکومت‌های باشکوهی چون سامانیان، آل‌بویه و سلجوقیان بر آن حکومت کردند. وی در این درباره در کتابش آورده است «مملکت ایران، مملکت آل سامان و آل‌بویه و سلاطین سلجوق بود - حضرت صاحب‌قرانی تحت تصرف خود درآورد» (همان: ۱۳۵).

ج-۱). فره‌ایزدی

از اصول مهم ایران‌شهری که در تعیین هویت ایرانی نقشی برجسته داشته و همواره در کانون توجه سیاستمداران و مورخان دوره اسلامی بوده است فرّ یا فرّه می‌باشد (فره‌وشی، ۱۳۸۰: ۷۵؛ مجتبابی، ۱۳۵۲: ۵۳). در کانون این نظریه سلطنت، پادشاه قرار دارد که از جایگاه معنوی و سیاسی ویژه‌ای برخوردار است، به گونه‌ای که فرمانروای الهی و نماینده خدا بر روی زمین به شمار می‌آید. خواجه‌نظام‌الملک توسی نیز که آگاه به رموز مملکت‌داری ایرانیان و مروج اندیشه‌ی سیاسی ایران‌شهری بود (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۹۴)، می‌گوید: «اما چون پادشاه را فرّ الهی باشد و مملکت باشد

و علم با آن یار باشد، سعادتِ دو جهانی بیابد (طوسی، ۱۳۹۴: ۶۸). در واقع این طرز تلقی در اندیشه ایران شهری و فرهنگ سیاسی ایران، مقام معنوی ویژه و تأییدات خاصی برای پادشاه به همراه می‌آورد و تعریف هویت ایرانی بدون توجه به این مقوله نارسا و مبهم خواهد بود. بنابه باور ایرانیان باستان، فر و کیان، فروغ یزدانی است که از سوی خداوند، بخشیده شده و مشروعیت دهنده حکومت و مقام و منزلت شاهی است (ثاقب‌فر، ۱۳۸۸: ۲۷۵). با این همه گرچه این فر از شاهان بد می‌گسلد؛ اما به هر انسان نیکی نیز نمی‌پیوندد، بلکه باید نژاد از شاهان داشته باشد. پس دو عنصر فر و نژاد از الزامات شهریاری و تعیین تثبیت هویت ایرانی‌اند؛ یعنی ایزدی یا الهی بودن خاستگاه شهریاری به دومین ویژگی یعنی نژاد شهریاران می‌پیوندد که در میان نژاد آدمیان، برتر و نیکوتر از همه است. به بیان بهتر تنها شاهانی در ایران از سوی بزرگان و مردم به شاهی پذیرفته می‌شوند که از نژاد شاهان باشند و نژاد خود را، در ازای زمان به اوج برسانند (فصیحی خوافی، ۱۳۸۶: ۹۶۲). پس از گشودن بغداد و بنیانگذاری حکومت ایلخانی و تیموری، مورخان ایرانی نیز در پی انطباق ساختار حکومتی ایلخانان و تیموریان با این اندیشه بودند. سمرقندی نیز از جمله مورخان می‌باشد که نقش مهمی در این روند داشته؛ وی اندیشه‌ی سیاسی خود را مانند تمام مورخان قبل از خود، بر نظریه نهاد شاهی استوار کرده است. او سلطان را پس از اسلام‌پذیری وی، در سیمای آرمانی شاهنشاهان ایران بر شمرده و بر ویژگی مهم، یعنی گزینش از سوی خداوند تأکید داشته و برای وی مقام ظل‌اللهی یا نمایندگی خدا بر روی زمین قائل بوده است و می‌گوید: «امیر تیمور گورکان انار الله برهانه و ثقل بالحسنات میزانه جهان را به فر حضور و نور ظهور مشرف گردانید و چون دولت سلاطین ایلخانی به انجام رسید آفتاب سلطنت قاهره بر لاسیه طالع گردید» (سمرقندی: ۱۳۳/۱)؛ بنابراین او، پادشاه را برکشیده یزدان و نماینده خدا برای تحقق اراده‌ی الهی در روی زمین دانسته است، از جمله درباره تیمور چنین می‌گوید: «و بیست و پنجم شعبان آفتاب ولادت حضرت صاحب‌قران روی نمود، در نواحی قبه‌الخضراء کش، به ساعتی که سعود آسمانی به آن تولا کنند و زمانی که اسباب فیروزی بدان التجا نمایند. انوار ذات همایون

ساخت گیتی‌منور ساخت و شعاع فرایزدی که از جنبش لامع بود ظلمات ظلم را از جهان برانداخت» (سمرقندی: ۱/۱۳۴).

وی تیمور را نه تنها برکشیده یزدان و مظهر لطف نامتناهی خداوند و آشکار کننده آن شمرده است: «وقایع حالات و بدایع انتقالات آن حضرت از ایام طفولیت تا هنگام تمکن بر سریر سلطنت بی سوابق ربانی و سواف تأییدات آسمانی مقدر قدرت بشر و میسور قوت مستی حجر و مدر نباشد و ارتقا به این درجه والا و مرتبه علیا در حیز امکان و مکنت انسان ننگد» (سمرقندی: ۱/۱۳۵). بلکه وی را صاحب نفس قدوسی و در تعیین مصداق آیه «ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده» پادشاه را مورد توجه قرار داده و او را برگزیده از سوی او دانسته و در این باره می‌گوید: «حق سبحانه و تعالی اسباب سعادت در آن مولود در احسن ساعات مقدر فرمود و آن نتیجه حقایق حکمت‌الهی و ثمره دقایق عنایت نامتناهی تواند بود و اگر کسی در افتتاح و اختتام احوال آن مظهر قدرت‌الهی تأملی و تفکری وافی به جای آورد او را به یقین معلوم گردد» (سمرقندی: ۱/۱۳۶). در جای دیگر می‌گوید: «قبل از شروع در مقصود، بعضی از مناقب صاحب قرانی از مفاخر مظهر قدرت ربانی، از بحری قطره‌ای و از آفتابی ذره‌ای، معروض گردد» (سمرقندی: ۱/۱۳۶-۱۳۳)؛ بنابراین سمرقندی نمونه‌های زیادی در مورد نقش هویتی و مشروعیت‌بخش فرهایزدی در تعیین امرای ایلخانی و تیموری به پادشاهی و سلطانی از جمله تیمور آورده است.

منت یزد را که شه برتخت سلطانی نشست *** در دماغ مملکت باد سلیمانی نشست

(سمرقندی: ۱/۲۷۰)

و «امیر صاحب قران، چون آفتاب که برخیل کواکب تازد، بر مخالفان حمله کرد و به قوت تأیید آسمانی و فر دولت صاحبقرانی دشمنان را منهزم ساخت» (سمرقندی: ۱/۲۷۹). «به حکم یرلیغ

آسمانی و توره چنگیزخانی اطاعت واجب است و مملکت ارثا و اکتسابا تعلق به پادشاه دارد» (سمرقندی: ۲۰۰/۱).

ج-۲. دادگری و عدالت

ت‌شویق پادشاهان به عدالت‌گستری، از مؤلفه‌های اندیشه شاه‌شاهی در تفکر ایران‌شهری است. در حقیقت، تأکید بر ضرورت رعیت‌پروری و برتری جهان‌داری بر جهان‌گیری، از مهم‌ترین مفاهیم سیاسی اندیشه مورد بحث به شمار می‌آید. به طوری که از این منظر، عدالت از مهم‌ترین فضایل رفتاری شاه‌آرامانی محسوب می‌شود. از طریق دادگری است که نظم و قانون و فرمان‌الهی برقرار می‌شود (ثاقب‌فر، ۱۳۸۸: ۸۲). چنانکه در کرده ۳۹ دینکرد آمده: «هرگاه ایران‌شهری، بن‌پاره‌ای خود دارا باشد که اینان‌اند: داد آریایی و کهن آیین دین مزدایی؛ مهماندار مینوی نیک است و هر آنچه از آن مینوی بد است، از آنجا فراغ رانده خواهد شد» (فضیلت، ۱۳۸۱: ۵۴). در این اندیشه، همان‌گونه که دین با شهریاری برادر است، دادگری هم با دین، برادر است. در دینکرد تمثیلی روشن از پیوند داد و دین و همراهی این دو شهریاری، سخن به میان آمده است. در این تمثیل، ایران‌شهر به سر تشبیه می‌شود و داد و دین به بدنی که به این سرمتمصل است و از آنجا که سر و بدن می‌باید با هم سازگار باشند، ایران‌شهر نیز باید از داد و دینی همساز با خود برخوردار باشد تا از طریق این همسازی، شهریاری زورمند شود. در بیشتر اندرزنامه‌های ایرانی، محوری بودن دادگری کاملاً نمایان است؛ چنانکه در کتاب اخلاق‌ناصری درباره عدالت آمده است: «چنانکه وحدت مقتضی شرف بل موجب ثبات و قوام موجودات است، کثرت مقتضی خساست بل مستدعی فساد و بطلان موجودات است و اعتدال ظل وحدت است که سمت قلت و کثرت و نقصان و زیادت از اصناف متباین برگیرد و بحلیه وحدت آنرا از حسیض نقصان و ردیلت فساد باوج کمال و فضیلت ثبات رساند و اگر اعتدال نبودی دایره وجود بهم نرسیدی چه تولد موالید ثلثه از عنصر اریعه مشروط است بامتزاجات معتدل» (طوسی، ۱۴۱۳: ۹۵) موضوع دادگری و عدالت از برجسته‌ترین مسائلی است که سمرقندی نیز در حوزه اندیشه سیاسی و به عنوان صفات‌میزه و هویت‌بخش

حاکمان تیموری به آن توجه کرده و حتی در مبحثی جداگانه تحت عنوان «ذکر شمه‌ای از آثار عدل و احسان حضرت صاحب قران» (سمرقندی: ۹۸۵/۲) به ذکر اعمال نیک تیمور پرداخته و معتقد است که داد شنوی تیمور آنقدر منبسط بوده که؛ «علما به عرض رسانند تا قواعد ظلم بکلی منهدم شود... و امرا و وزرا در دفع ظلم و رفع جور اهمال نورزند» (سمرقندی: ۸۰۶/۲). سمرقندی همچون بسیاری از اسلاف سیاسی اندیشه خود، در تلاش برای توجه دادن شاه به اساس حکومت، یعنی رعیت است. وی به تبیین موضوع حقوق پادشاه بر رعیت و حقوق رعیت بر پادشاه پرداخته است. مهم‌ترین رویکرد وی در این خصوص موضوع عدل و دادگری پادشاه است. وی عدل را اساس حکومت دانسته تا آنجا که معتقد است بقا و استمرار حاکمیت به اجرای عدالت بستگی دارد. در نگاه سمرقندی حکومت را خداوند می‌دهد و او باز می‌ستاند. شاه به اراده‌ی خداوندی که بر عدل و لطف استوار است، گزینش می‌شود: «عالی حضرت گردون بسطت ممالک پناه معدلت شعار مکرمت دثار نویین کامکار، شهسوار مضمار عدل و احسان، اعدل اکاسره زمین و زمان امیر تیمور گورکان خلدالله ملک‌دار باد» (سمرقندی: ۵۶۰/۲). در وصف عدل شاهرخ تیموری می‌گوید: «چون بر سریر سلطنت ممکن شد بر شیوه عم و پدر رسم عدل گستری در بنده‌پروری آغاز نهاد» (سمرقندی: ۳۷۸/۱). «هر ملک و پادشاه که نیک‌خواه خلاق بود و رعایت رعیت نماید، دل‌ها بر ولای او راسخ و زبان‌ها بر دعای و ثنای او باشند» (سمرقندی: ۳۸۸/۱)؛ و در وصف عدل تیمور می‌گوید:

در عیش و ساز عادت خسرو بنا نهاد *** در عدل و رسم شیوه نوشیروان گرفت

شاه چون عدل کند ملک چنین افزایش *** کار بخت کند چون این همه آسان باشد

(سمرقندی: ۳۹۷/۱)

علمای اسلام و خواص و عوام را در مملکت او غبار شکایت از گردش روزگار بر آینه خاطر ننشست و زمان عدل او نام نوشیروان بر طاق نیسان نهاد (سمرقندی: ۳۵۰/۱-۱۳۳). سمرقندی به سلاطین

ایلخانی و تیموری گوشزد می‌کند که بر سرزمینی حاکمیت دارند که پادشاهانی چون انوشیروان بر آن به عدالت فرمانروایی می‌کردند. از این رو برای یادآوری نام نیک رفتگان و شیوهی حکمرانی، به صورت تمثیل، بارها اشعاری را به کار می‌برد، بر این اساس فهم بسیاری از ستایش‌گری‌های سمرقندی و ارائه‌ی القاب و عناوین به سلاطین مغول و تیموری دشوار نخواهد بود. سمرقندی برای تحقق دولت ایرانیان به ستایش آن دسته از امیران و سلاطین ایلخانی و تیموری می‌پردازد که در برابر گردنکشان و گرایش شیوهی چادرنشینی برخاسته بودند؛ از آن‌ها در مقابله با اولوس‌های دیگر به عنوان مدافعان ایران زمین توصیف می‌نماید؛ القاب ایرانی برای آن‌ها بکار می‌برد و بر پایه الگوهای پادشاهی ایرانیان آنان را معرفی می‌کند. ذکر مکرر نام شاهان باستانی ایران و اعمال و آثار آن‌ها از سوی سمرقندی در راستای الگوسازی مبتنی بر عدالت پیشه‌گی و دادگر محوری قرار دارد: «معلوم عقلای عالم و مفهوم فضالای بنی آدم است که امور مملکت بی پادشاه که سایه حضرت اله است انتظام نگیرد و قواعد سیاست و عدالت استقامت نپذیرد. الرعیه بلا سلطان کالجسم بالروح و هرگاه پادشاهی مستقل از دودمان بزرگ که شایستگی سلطنت ایشان ظاهر شده باشد نباشد هرج و مرج به حال عالم راه یابد. نه سپاهی را پشت و پناهی بود نه رعیت را ملجأ و ملاذی باشد و چون شخصی لایق این منصب جلیل و مناسب این خطب عظیم آمد، از جانب و اطراف مفسدان قطع طمع کرده سر برجاده اطاعت و فرمان برداری نهند و عنان اختیار به قبضه اوامر و نواهی پادشاهی دهند و قضیه بنی اسرائیل در محکمه تنزیل شاهد دعوی است که چون مملکت ایشان از پادشاهی بی بهره ماند» (سمرقندی: ۱/۴۲۷)؛ بنابراین سمرقندی روی عدالت و داد و دهش به عنوان انگاره‌های اعتقادی خویش تأکید زیادی دارد:

از آن گنج‌ها لشکرش یافت بهر *** به داد و دهش گشت سالار دهر

(سمرقندی: ۲/۵۴۹).

چنان زندگانی کن اندر جهان *** که کردند پیش از تو فرماندهان

جوانی و کوپال و نیرو نماند *** زمن هیچ جز نامی نیکو نماند

تو نیز ارکنی نام نیکو هوس *** ره نیک نامی و بس

(سمرقندی: ۵۵۹/۲).

ج-۳. پیوستگی دین و سیاست

یکی دیگر از اصول ایران‌شهری که از منظر سمرقندی نقش بارزی در تعیین هویت فرهنگی و سیاسی جامعه ایرانی داشته است، پیوستگی بین دین و سیاست بوده است؛ در این اندیشه یگانه شدن و دین بهی، مایه استواری شهریاری است و حمایت شهریاری از دین مایه استواری شهریاری است و حمایت شهریاری از دین، موجب قدرتمندی دین تلقی می‌شود. بدین گونه، نبود شهریاری به معنای بد دینی و بد دینی مایه نا استواری شهریاری به حساب می‌آید (زهر، ۱۳۸۵: ۱۳۴). چنانکه در نامه تنسر آمده است که: «دین و ملک هر دو به یک شکم زادند، هرگز از یگدیگر جدا نشوند و صلاح و فساد و صحت و سقم هر دو یک مزاج دارد (مینوی، ۱۳۵۴: ۵۳). اردشیر بابکان هم در اندرزهای خود به پسرش شاپور، دین و ملک را دو برادر خوانده که هیچ یک از دیگری بی نیاز نیست. دین، پایه شهریاری و ملک، حافظ دین است (م سعودی، ۱۳۷۴: ۲۴۳). بدین سان شهریاری در فرهنگ ایران باستان، جستاری دینی دارد که پیوند ناگستنی با دین دارد (ثاقب‌فر، ۱۳۸۸: ۲۷۳). کرده ۵۸ دینکرد نیز در این خصوص آمده است: «از بنیاد هستش شهریاری بردین و دین برشهریاری است» در جای دیگر هم ذکر شده: «برازش و سود این (دین و شهریاری) بیش از هرچیز، هر چه بی‌شتر و فراگیرتر در پیوستن به همه آفریده است؛ زیرا از راه یکی شدن شهریاری و دین بهی است که شهریاری وحدت کلمه می‌یابد» (فضیلت، ۱۳۸۱: ۹۰).

سمرقندی نیز به پیوستگی و همزیستی دین و سیاست اعتقاد داشته و همراهی و همزادی آن دو را امری ضروری به شمار آورده؛ چنانکه دین را وسیله‌ای در خدمت مشروعیت بخشیدن به اساس قدرت سیاسی و نیرومند شدن آن و سیاست را عاملی برای حمایت از دین و توسعه و ترویج آن دانسته است و چنین به آن اشاره می‌کند که: «بدین مقدمات عرصه ملک و دین سمت مشارکت گیرد و دولت سلطنت و حشمت خلافت متحد گردد و در میانه اموال و دما، چندین هزار مسلمان محسون و محقون ماند و جاه و عظمت سلطنت به استظهار پادشاه کام‌کار روز افزون» (سمرقندی، ۵۹۸/۲) وی از خوارزم به عنوان «قبه‌الاسلام» (سمرقندی، ۵۱۶/۲) از سمرقند به عنوان «دارالسلطنه» (سمرقندی، ۶۰۲/۲) نام می‌برد که همگی نشان دهنده ارتباط جایگاه مکانی سیاست با مؤلفه‌های دینی است. وی در وصف سعدالدین تفتازانی این چنین به پیوستگی دین و سیاست اشاره دارد: «لما رأینا وهب الله لمولانا سعدالمله و الدین من الفضل و مکنه من الطول و ان المحسان من شیمه و المحامد...» (سمرقندی، ۵۱۶/۲) در توصیف لشکرکشی تیمور به سیستان و قندهار می‌گوید: «چون صبح سعادت از مطلع عنایت ربانی دمید و نسیم فتح و نصرت از مهب تأیید آسمانی وزید، حضرت صاحب‌قرانی قول را به فر شکوه پادشاهانه زیب و زینت داده سپاه ظفرپناه پیش خود خندق و حصار ساختند» (سمرقندی، ۵۴۸/۲) و در نهایت در وصف تیمورلنگ این چنین دین و سیاست را به هم پیوند می‌زند: «عالی حضرت گردون بسطت قط الدنیا والدین امیرتیمورگورکان» (سمرقندی، ۵۶۰/۲) وی معتقد است در مرگ حاکمان و افراد «بر حکم قضا نمی‌توان تاوان کرد» (سمرقندی، ۵۴۴/۲) و همانگونه که خواجه نظام‌الملک داشتن فرهایزدی را عامل پیروزی و سعادت پادشاه می‌داند، سمرقندی نیز سعادت و اقبال شاه را در پناه ایزد متعال می‌داند:

«آفتاب دین و دولت، آسمان تخت و بخت *** پادشاه ربع مسکون خسرو صاحب قران»

(سمرقندی، ۳۷۲/۱)

نتیجه

هویت و گذشته مشترک تاریخی، همان برداشت عموم و پایبندی به اصول و باورها پیرامون فرهنگ، حاکمیت سیاسی و جغرافیای ایران در طول تاریخ است که گاه در عرصه‌ی واقعیت بیرونی، مانند بخشی از دوران باستان و گاه در عرصه‌ی اندیشه، ادراک و آگاهی ایرانیان در بخش اعظم دوره‌ی اسلامی حضور و نمود یافته است. استمرار آگاهی از این مفهوم، عامل مهم حفظ و شناخت هویت ایرانی بوده و همواره در طول تاریخ دغدغه‌ی فرزندان، وزیران و دولتمردان، تاریخ‌نگاران، شاعران، عارفان و لایه‌هایی از طبقات فرودست اجتماعی را تشکیل می‌داده است. یکی از جلوه‌های تبلور این آگاهی و هویت، تاریخ‌نگاری مبتنی بر نصوص ایرانی بوده که نقطه اوج آن در دوره ایلخانان و تیموریان اتفاق افتاده است. یکی از مورخان تیموری که به بهترین صورت انگاره‌های هویتی و مشروعیت‌ساز مبتنی بر سنت‌های مغولی، ایرانی-اسلامی را در اندیشه تاریخ‌نگاری خود بازتاب داده سمرقندی بوده است. نتایج پژوهش بیانگر آن است که هر چه قدر حکومت تیموریان به پایان عمر سیاسی خود نزدیک شده است سنن مغولی کم رنگ‌تر و کم اهمیت شده و به جای آن بر سنن ایرانی و اسلامی که بیشتر با فرهنگ جامعه ایرانی دمساز و مطابقت داشته، تأکید می‌شده است. هدف اصلی سمرقندی در این هویت‌بخشی، تلطیف اقدامات ستمگرانه بعضی امرای تیموری و ایجاد وحدت سیاسی در سرزمین ایران بوده است.

فهرست منابع و مطالعات

- اللهیاری، فریدون و زهرا اعلامی (پاییز و زمستان ۱۳۹۳)، «بررسی مشروعیت تیموریان (۹۱۲-۷۷۱ ه.ق) برپایه سنت‌های قبیله‌ای و مغولی»، مجله پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، شماره ۱۵، صص ۶۲-۴۴.
- اللهیاری، فریدون و دیگران (تابستان ۱۳۸۹)، «حکومت‌های محلی ایران در قرن هشتم هجری و مسأله مشروعیت»، پژوهش‌های تاریخی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دوره جدید، سال دوم، دوره ۲، شماره ۲-پیاپی ۶، صص ۲۴-۱.
- امینی زلیخا و رضوی سیدابوالفضل (بهار و تابستان ۱۳۹۶)، خودی و دیگری مذهبی در تاریخ‌نگاری عالم‌آرای امینی، مجله تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری دانشگاه الزهراء، سال بیست و هفتم، دوره جدید، شماره ۱۹، پیاپی ۱۰۴، صص ۳۰-۱۳۹۱.۵.
- بارتولد. و.و (۱۳۷۶)، تاریخ ترکان آسیای میانه، ترجمه غفار حسینی، تهران، توس.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۹۹)، تاریخ بیهقی، تصحیح علی‌اکبر فیاض، انتشارات مهتاب: تهران.
- تاکستن و دیگران (۱۳۸۴)، تیموریان، ترجمه و تدوین یعقوب آژند، تهران، مولی.
- تایور، فلیکس (۱۳۶۸)؛ «تاریخ‌نگاری در دوره تیموریان»، ترجمه وهاب‌ولی، نشریه تحقیقات تاریخی، ش ۲.
- ثاقب‌فر، مرتضی (۸۱۳۸)، شاهنامه فردوسی و سلفه تاریخ ایران، تهران، قطره.
- حافظ ابرو (۱۳۸۰)، زبده‌التواریخ، تهران، طبع و نشر.
- حسینی تربیت، ابوطالب (۱۳۴۲)، تزوئات تیموری، تهران، کتابفروشی اسدی.
- دوغلان، محمد حیدر (۱۳۸۳)، تاریخ رشیدی، تصحیح عباسقلی غفاری فرد، تهران، میراث مکتوب.
- رجایی، فرهنگ (۱۳۷۲)، تحول اندیشه سیاسی در شرق باستان، تهران: قومس.
- رضوی، سید ابوالفضل و سروش آزادبخت (زمستان ۱۳۹۷)، دیوان سالاران امیر؛ درآمدی بر دگرگونی ساختار سیاسی-نظامی تیموریان در عهدشاهرخ، مطالعات تاریخی جنگ، علمی-پژوهشی، دوره دوم؛ شماره چهارم، پیاپی ۶ صص ۱۳۸-۱۱۳.
- رویمر، هانس روبرت (۱۳۸۵)، ایران در راه عصر جدید، ترجمه آذرآهنچی، تهران، دانشگاه تهران.
- زهر، آر. سی (۱۳۸۵)، طلوع و غروب زردشتی‌گری، ترجمه تیمورقادری، تهران، انتشارات فکر روز.

سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق (۱۳۷۲)، مطلع‌السعدین و مجمع‌البحرین، به تصحیح عبدالحسین نوایی، ۲ جلد، تهران: انتشارات سمت.

شامی، نظام‌الدین (۱۹۵۶)، ظفرنامه، ۲ جلد، به سعی و اهتمام فلکس تاور، پراگ، مؤسسه شرقیه چکوسلواکی.

غزالی، امام‌محمد (۱۳۵۱)، نصیحه‌الملوک، با مقدمه و تصحیح جلال همایی، تهران: چاپخانه مجلس.

طباطبایی، سیدجواد (۱۳۸۶)، خواجه نظام‌الملک، تهران: نشر نی.

طبری، محمد بن جریر (۱۳۶۲)، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، اساطیر، تهران.

طوسی، خواجه نظام‌الملک (۱۳۹۴): سیاست‌نامه، به تصحیح عباس اقبال، تهران، اساطیر.

طوسی، محمدبن محمد نصیرالدین (۱۴۱۳)، اخلاق ناصری، تهران، انتشارات علمیه‌اسلامیه.

فرهانی‌منفرد، مهدی (۱۳۸۲)، پیوند سیاست و فرهنگ در عصر زوال تیموریان و ظهور صفویان، تهران، نجم‌ن آثار و مفاخر فرهنگی.

فروشی، بهرام (۱۳۸۰)، کارنامه اردشیربابکان، ترجمه و واژه‌نویسی، انتشارات دانشگاه تهران: تهران.

فصیحی خوافی، احمد بن جعفر (۱۳۸۶)، مجمل فصیحی، ج ۱، مترجم محسن ناجی، تهران، اساطیر.

فضیلت، فریدون (۱۳۸۱): دینکرد، کتاب سوم، تهران، انتشارات فرهنگ دهخدا.

کراوولسکی، دوروتی (۱۳۷۸)، احیای نام ایران در عهدایلخانان مغول، ترجمه علی‌اصغر حلبی، تهران، نشر نی.

کلاویخو، روی گونزالس (۱۳۶۶)، سفرنامه، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، علمی فرهنگی.

مسعودی، ابوالحسن، علی بن حسین، (۱۳۷۴)، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

معزالانساب فی شجره‌النساب، پاریس، کتابخانه ملی پاریس، نسخه خطی شماره ۶۷.

منز، بتاتریس فوربز (۱۳۷۷)، بر آمدن و فرمانروایی تیمور، ترجمه منصور صفت‌گل، تهران، رسا.

----- (۱۳۹۰)، قدرت، سیاست و مذهب در ایران عهد تیموری، ترجمه جوادعباسی، مشهد، دانشگاه

فردوسی مشهد.

----- (پاییز ۱۳۹۰)، «خاندان و حکمران در تاریخ‌نگاری تیموریان»، مترجم اکبرصوری، پیام

بهارستان، دوره دوم، سال ۴، شماره ۱۳، صص ۸۳۶-۸۱۵

مینوی، مجتبی (۱۳۵۴)، نامه‌تنسر به گشنسب، تهران، خوارزمی.

نطنزی، معین‌الدین (۱۳۳۶)، منتخب‌التواریخ، به تصحیح ژان اوین، تهران، کتابفروشی خیام.

نوایی، عبدالحسین (۱۳۳۳)، رجال کتاب حبیب‌السیر، تهران، میراث مکتوب.
 وودز، جان (۱۳۸۰)؛ «تاریخ‌نگاری دوره تیموری» در تاریخ‌نگاری در ایران، ترجمه یعقوب‌آژند، تهران، گستره.
 وودز، جان (۱۹۹۰) «نسب‌نامه تیمور»، مجموعه مطالعات فکری درباره اسلام، جستارهایی به افتخار مارتین
 دیکسن، بی‌جا، مزاوی و مورین، ساث لیک یتی.
 همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۷۳)، جامع‌التواریخ، به تصحیح و تحشیه محمدروشن و مصطفی موسوی،
 تهران، نشر البرز.
 یزدی، شرف‌الدین علی (۱۳۳۶)، ظفرنامه، ۲ جلد، به تصحیح و اهتمام محمد عباسی، تهران، امیر کبیر.

References

- Manz. beatrice forbes. Tamerlane and the Symbolism of Sovereignty. Iranian Studies in: Encyclopaedia of Islam, Second Edition, Edited by: P. Bearman, n ۱-۲, ۲۰۰۹
- Manners, Ian (۲۰۰۷), European cartographers and the Ottoman world ۱۵۰۰-۰۷۵۰, with a contribution by M. Pinar Emiralioglu, published by the oriental Institute of the University of Chicago, Chicago

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی